

# روابط واشنگتن - پکن؛ پیش به سوی همکاری، موازنه یا تنش؟

نویسنده: سید محمد امین آبادی\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۷/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۰۸/۲۷

## چکیده

چین به سرعت از قاعده هرم توزیع قدرت جهانی در حال نزدیک شدن به راس هرم است. اما سوال اینجاست که پکن بعد از رسیدن به راس هرم چه نوع سیاستی را در مقابل آمریکا در پیش خواهد گرفت؟ همکاری، موازنه جویی یا تنش؟ نظریه واقع گرایی تهاجمی مرشایمر، ادعا می کند که پکن پس از تبدیل شدن به قدرت برتر اقتصادی این انباشت ثروت را به توان نظامی تبدیل کرده و هژمونی ایالات متحده را به چالش خواهد کشید. افزایش تصاعدی بودجه نظامی چین، وارد شدن به یک سری تنش های ارضی و مرزی با همسایگان بر سر جزایر مورد مناقشه در دریای چین، حمایت آمریکا از متحدین خود در منطقه و انتقال نیروهای زمینی آمریکا از خاورمیانه و اروپا به آسیا و نزدیکی مرزهای چین نشانه هایی از این تنش احتمالی در روابط دو کشور است.

واژگان کلیدی: واقع گرایی تهاجمی، ثبات هژمونیک، موازنه جویی دریایی، چالاکي راهبردی

\* دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی

فصلنامه مطالعات منطقه ای: آمریکاشناسی - اسرائیل شناسی، سال شانزدهم، شماره سوم، تابستان ۱۳۹۴، صص ۱۳۷ - ۱۰۹.

پایان جنگ سرد و سقوط امپراتوری شوروی نظام بین‌الملل را وارد دوره‌ای کرد که استراتژیست‌های آمریکایی «لحظه تک‌قطبی شدن» را بر آن نام نهادند به دنبال حذف رقیب قدیمی، آمریکا به جایگاه هژمونیک رسید. طبق نظریه ثبات هژمونیک رابرت گیلین، ویژگی‌ها و مشخصات اقتصاد جهانی در منافع ملی قدرت هژمون بازتاب پیدا می‌کند (گیلین، ۱۳۹۱) و ایمانوئل والرشتاین، نظریه‌پرداز مشهور روابط بین‌الملل نیز هژمونی را در یک سیستم بین‌دولتی وضعیتی تعریف می‌کند که در آن رقابت جاری بین قدرت‌های بزرگ در شرایطی قرار دارد که امکان برقراری موازنه نیست تا اینکه یک قدرت این فرصت را پیدا می‌کند که به‌دلیل شرایط داخلی و وضعیت نظام بین‌الملل به لحاظ رشد و توسعه از دیگر قدرت‌ها پیشی گرفته و به قدرت برتر و مسلط و یا به اصطلاح به هژمون تبدیل شود و ارزش‌های خود را در یک سیستم بین‌دولتی به سایر بازیگران تحمیل کند. (Scheidel, 2006)

تبدیل آمریکا به یک قدرت اقتصادی و سپس نظامی طبق نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر، راهبرد بین‌المللی‌گرایی را در سیاست خارجی این کشور نهادینه کرد. تعریف وسیع از منافع ملی که سراسر جهان را در قلمرو این منافع تعریف و به دنبال آن تحول در خطراتی که این منافع ملی جهانی را تهدید می‌کند، راهبرد امنیت ملی و به دنبال آن سیاست خارجی آمریکا را به شدت از خود متأثر ساخت و مداخله برای تامین منافع ملی در صحنه جهانی را اجتناب‌ناپذیر کرد.

وضعیت تک‌قطبی آمریکا را در موقعیت ممتازی قرار داد تا به‌عنوان تنها ابرقدرت به بسط منافع خود در عرصه گیتی بپردازد. دولت‌مردان آمریکایی طبق منطق «ظهور، صعود و نزول قدرت‌های بزرگ» می‌دانستند که در آینده نه‌چندان دور از این حجم قدرت برخوردار نخواهند بود، از این‌رو تصمیم گرفتند از این لحظه تک‌قطبی به بهترین وجه استفاده کرده و به یک پارچه‌سازی ارزشی در سه حوزه اقتصاد، سیاست و فرهنگ در عرصه جهانی بپردازند. شروع جنگ جهانی علیه تروریسم به رهبری آمریکا بعد از حوادث یازده سپتامبر و حمله به دو کشور عراق و افغانستان، منابع مالی و انسانی بسیار گسترده‌ای را از ایالات متحده صرف کرد (telegraph, 2013)

با درگیر شدن آمریکا در عراق و افغانستان و به دنبال آن بروز بحران اقتصاد جهانی که دو

سوی آتلانتیک را به شدت از خود متاثر ساخت، زمینه را برای بیدار شدن اژدهای خفته‌ای به نام چین بعد از سه هزار سال فراهم کرد؛ هرچند می‌توان گفت چین از دهه ۱۹۷۰ عزم خود را برای تبدیل به یک قدرت برتر جزم کرده بود. چین در وضعیتی که آمریکا درگیر جنگ در منطقه خاورمیانه برای بسط ارزش‌های مورد نظر خود بود، با سوءاستفاده از این وضعیت خود را به هزینه آمریکا در ابعاد مختلف قوی کرد که تجلی اولیه این قدرت در رشد خیره‌کننده اقتصادی این کشور بود. تضعیف قدرت هژمونیک ایالات متحده که به جرات می‌توان گفت از زمان سقوط دیوار برلین در سال ۱۹۸۹ و پایان جنگ سرد، تا شروع بحران پولی و مالی جهانی در سال ۲۰۰۸ بی‌بدیل در عرصه جهانی بود و هم‌زمان افزایش جایگاه چین در هرم توزیع قدرت جهانی، سیاست بین‌الملل و نظم فعلی حاکم بر نظام بین‌الملل را شاید بتوان گفت با یکی از مهم‌ترین چالش‌های وجودی خود روبه‌رو کرده است.

بی‌میلی ایالات متحده در اتخاذ نقش رهبری در انقلاب‌های منطقه خاورمیانه در تونس، مصر و لیبی، بحران در کشور مالی که انگلیس و فرانسه را مجبور کرد در غیاب واشنگتن خود دست به مداخله بزنند، ناتوانی در حل و فصل بحران سوریه و عقب‌نشینی از خط قرمزی که برای حمله نظامی به سوریه ترسیم کرده بود، ضعف در مقابل مسکو برای جلوگیری از اشغال کریمه و الحاق آن به روسیه و در کنار همه اینها، منحنی بلندمدت بودجه نظامی آمریکا که روندی نزولی را طی می‌کند، تحلیلگران سیاست بین‌الملل را به این گزاره رهنمون کرده است که جهان در حال ورود به یک دنیای به قول فوکویاما بدون غرب است که در آن نقش رهبری ایالات متحده در حال تضعیف و زمینه برای ابرقدرتی چین در حال مهیا شدن است (Fukuyama, 2013).

روابط چین و آمریکا در دهه اخیر موضوع مقالات، کتاب‌ها و تحلیل‌های متعددی در مجامع علمی و دانشگاهی دنیا بوده است. چین یک کشور در حال رشد است و موقعیت این کشور به سرعت در ابعاد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی در حال ارتقا در نظام بین‌الملل است. سوال اساسی که ذهن تحلیلگران سیاست بین‌الملل را به خود مشغول کرده، این است که با ارتقای جایگاه چین در هرم قدرت جهانی، این کشور چه نوع سیاستی را در قبال ایالات متحده که هم‌اکنون در راس هرم قدرت جهانی قرار دارد در پیش خواهد گرفت؟

## دو نظریه رقیب

در این ارتباط دو نظریه کلی در میان تحلیلگران وجود دارد، نهادگرایان لیبرالی مثل کوهن، معتقدند که نهادها و رژیم‌هایی که توسط هژمون ایجاد شده‌اند، حتی پس از افول آن نیز از آن جایی که کالای عمومی را برای کشورها فراهم می‌کنند و همه دولت‌ها از وجود آنها نفع می‌برند، به حیات خود ادامه داده و از بین نمی‌روند (Keohane, 1984). چین تاکنون از نظم لیبرال بین‌المللی به رهبری آمریکا بهره برده و به دنبال این بوده است که از منافع این نظم بدون اینکه خود را وارد منازعات و کشمکش‌ها کند، بهره‌مند شود. در واقع اولویت توسعه اقتصادی، چین را به این تصمیم واداشته است. پکن می‌خواهد که نظم فعلی حفظ شود، در عین اینکه آمریکا به سایر کشورها از جمله چین اجازه دهد در فرایند اتخاذ تصمیمات مهم جهانی مشارکت بیشتری داشته باشند و صدای آنها شنیده شود (NBR, 2010).

نظم فعلی سه اصل دارد: «تجارت و اقتصاد»، «ثبات و امنیت» و «رهبری و مدیریت»، جان ایکینبری این نظم را نظم لیبرال می‌نامد؛ چرا که در حوزه تجاری و مالی کشورها به باز کردن بازارها و الحاق به آن ترغیب می‌شوند. چین برای مدرنیزاسیون خود از این نظم بهره‌مند می‌شود و توانایی این کشور در دستیابی به رشد سریع و پایدار اقتصادی منوط به حفظ صلح و ثبات در نظم کنونی آمریکایی است (NBR, 2010).

طبق این دیدگاه حتی در صورت ارتقای چین به جایگاه هژمون جهانی، نهادها و رژیم‌های بین‌المللی همچون بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، رژیم خلع سلاح و ... به حیات خود ادامه خواهند داد و چین درصدد ایجاد تغییر ماهوی در این رژیم‌ها و نهادها برنخواهد آمد؛ چراکه منافع خود چین نیز در چارچوب این نهادها تامین می‌شود. لیبرال‌ها نیز در همین رابطه معتقدند پذیرش ارزش‌های لیبرال در حوزه اقتصادی به ناچار به حوزه سیاسی نیز در چند دهه آینده خواهد کشید و چین مجبور خواهد شد فضای سیاسی خود را نیز همچون حوزه اقتصادی آزاد کند و دموکراسی و انتخابات آزاد گزینه‌ای است که پکن چاره‌ای جز تن دادن به آن ندارد. تحولات ماه‌های اخیر هنگ‌کنگ و تظاهرات دموکراسی‌خواهی دانشجویی در این شهر را شاید بتوان یکی از شاخص‌های تقویت این نظریه دانست که در دهه‌های آینده این جنبش به دلیل

تحولات شتابان در حوزه‌های فناوری ارتباطات و اطلاعات به سایر مناطق چین نیز تسری پیدا خواهد کرد و صدها میلیون چینی متعلق به طبقه متوسط چین نسل‌های آینده رهبری این کشور را مجبور به پذیرش ارزش‌های لیبرال دموکراسی خواهند کرد.

به‌طور کلی لیبرال‌ها معتقدند اگر چین دموکراتیک شده و در نظام سرمایه‌داری جهانی جذب شود، رفتار تهاجمی را از خود بروز نخواهد داد، بلکه از حفظ وضعیت موجود در شرق آسیا حمایت خواهد کرد. براساس این منطق ایالات متحده باید با چین به تعامل بپردازد تا این کشور را تشویق به پیوستن به اقتصاد جهانی کند، سیاستی که همچنین در پی تشویق چین برای تبدیل شدن به یک مدل دموکراسی غربی است. اگر آمریکا در این امر موفق شود، می‌تواند با یک چین ثروتمند و دموکراتیک برای اشاعه ارزش‌های مشترک در سراسر جهان همکاری کند. (Yu Liu & Dingding Chen, 2012)

در مقابل نظریه واقع‌گرایی تهاجمی که جان مرشایمر مدافع آن است، معتقد است چین قدرت اقتصادی خود را به قدرت نظامی تبدیل کرده و در نهایت هژمونی ایالات متحده را به چالش خواهد کشید. به چالش کشیدن جایگاه تنها در حوزه نظامی نخواهد بود، بلکه کشوری که به جایگاه هژمون می‌رسد، نهادها و رژیم‌های موجود را که منافع او را تامین نمی‌کنند، با رژیم‌های بین‌المللی مطلوب جایگزین خواهد کرد و نظامی جدید بر ویرانه‌های نظم قدیم در عرصه بین‌الملل ایجاد خواهد شد. طبق این نظریه، درگیری نظامی چین و آمریکا بسیار محتمل خواهد بود. اینکه چین کشوری مردم‌سالار و به‌طور کامل ادغام شده در اقتصاد جهانی باشد، یا برعکس خودکامه و خودبسنده، تاثیر ناچیزی در سیاست خارجی آن خواهد داشت؛ زیرا دموکراسی‌ها هم به اندازه دیکتاتورهایها به مساله امنیت اهمیت می‌دهند و تبدیل شدن به یک قدرت برتر و مسلط بهترین راه برای تضمین بقای دولت‌هاست که کشور چین نیز از این قاعده مستثنی نیست. نه ایالات متحده و نه همسایگان چین هیچ‌کدام در مقابل افزایش روزافزون قدرت چین بیکار نمی‌نشینند، بلکه سعی در مهار چین و چه‌بسا سعی در تشکیل ائتلافی توازن‌بخش خواهند کرد؛ به‌طور مثال، نزدیکی آمریکا به هند و تلاش برای تشکیل ائتلاف با این کشور که نمود عینی آن امضای قرارداد همکاری‌های همه‌جانبه هسته‌ای بین دو کشور در ۲۷

ژوئن ۲۰۰۷ بود (Nayan & Yale, 2007) امضای قرارداد هسته‌ای با هند، انتقال پایگاه‌های نظامی آمریکا از اروپا و خاورمیانه به آسیا و نزدیکی مرزهای چین و تاسیس پایگاه‌های جدید، تلاش برای برقراری توازنی است که به نفع چین در حال تغییر است.

به‌طور خلاصه نظریه واقع‌گرایی تهاجمی ادعا می‌کند با افزایش قدرت چین، سرنوشت محتوم آمریکا و چین دشمنی خواهد بود. سوال اصلی مقاله این است که چین پس از کسب جایگاه اول اقتصاد جهانی چه رفتاری را در عرصه سیاست بین‌الملل در پیش خواهد گرفت؟ فرضیه مقاله بر اساس نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر طراحی شده است. واقع‌گرایی تهاجمی ادعا می‌کند که آمریکا و چین خود را برای یک رویارویی نظامی احتمالی در آینده آماده می‌کنند.

### چارچوب نظری

نظریه واقع‌گرایی تهاجمی در یک کلام نظریه‌ای در مورد سیاست و روابط قدرت‌های بزرگ است. این نظریه پایه مفروضات خود را بر مبنای نظریه واقع‌گرایی بنا نهاده است و مانند واقع‌گرایی کلاسیک مفروضه‌هایی چون قدرت، امنیت، دولت، آناژشی و قدرت‌های بزرگ مؤلفه‌های اصلی آن را تشکیل می‌دهند در حال حاضر جان مرشایمر جزو پیشروان اصلی این نظریه محسوب می‌شود و وی این نظریه را در کتاب *تراژدی قدرت‌های بزرگ* خود به‌صورت تئوریک عرضه کرده است. مفروضات اساسی نظریه واقع‌گرایی تهاجمی که برای اثبات فرضیه مقاله حاضر به آنها استناد می‌شود، شامل موارد زیر است:

یک. واقع‌گرایی تهاجمی دولت‌ها را بازیگران اصلی روابط بین‌الملل می‌داند و در میان دولت‌ها نیز جان مرشایمر در تئوری خود، اساساً بر قدرت‌های بزرگ متمرکز شده است؛ زیرا به نظر وی آنها از بیشترین قدرت اثرگذاری در صحنه سیاست بین‌الملل برخوردارند.

دو. از نظر مرشایمر، سرنوشت تمامی دولت‌ها اعم از قدرت‌های بزرگ و کوچک، اساساً، از طریق تصمیم‌ها و اقدامات دولتهایی تعیین می‌شود که از بیشترین توانایی برخوردار هستند. سه. مرشایمر در تبیین مفهوم قدرت‌های بزرگ بیشتر بر مؤلفه توانایی نظامی تأکید کرده است. به اعتقاد وی، سیاست قدرت‌های بزرگ به طور بنیادین، بر مبنای توانایی‌های نظامی آنها

تعیین می‌شود شرایط کافی برای آنکه دولتی یک قدرت بزرگ محسوب شود، میزان کافی تجهیزات نظامی برای آغاز مبارزه‌ای جدی در مقیاس یک جنگ تمام‌عیار و کاملاً غیرمتعارف علیه قدرتمندترین دولت جهان است.

چهار. هدف غایی قدرت‌های بزرگ تبدیل شدن به هژمون است، از این رو به اعتقاد مرشایمر، در سیستم بین‌المللی، قدرت‌های طرفدار وضع موجود وجود ندارند؛ چرا که آنها می‌خواهند برای تبدیل شدن به هژمون موقعیت برتر خود را نسبت به رقبایشان حفظ کنند.

پنج. قدرت‌های بزرگ از آغاز، انگیزه‌های تهاجمی را در سر می‌پرورانند یک قدرت بزرگ زمانی از موازنه قوا حمایت خواهد کرد که تغییرات به نفع او و علیه دیگر رقبایش باشد و در صورتی که این احساس را داشته باشد که می‌تواند موازنه را به نفع خود تغییر دهد، قطعاً به این سمت می‌رود و از زور برای جایگزین کردن موازنه قدرت استفاده می‌کند؛ البته، در شرایطی که از نظر او، این امر با هزینه‌ای قابل قبول عملی باشد.

شش. واقع‌گرایی تهاجمی خوش‌بینی غالب درباره روابط بین قدرت‌های بزرگ را به چالش می‌طلبد و ضمن تأکید بر رفتار قدرت‌های بزرگ این نکته را مد نظر دارد که قدرت‌های بزرگ در سیاست بین‌الملل به دنبال فرصت‌هایی هستند تا قدرت خود را در برابر دیگر رقبای خود فزونی بخشند.

هفت. ساختار آنارشیک نظام بین‌الملل دولت‌ها را مجبور می‌کند تا نسبت به نیت یکدیگر اعتماد و اطمینان نداشته باشند و برای تأمین امنیت خود نسبت به یکدیگر رفتار متجاوزانه داشته باشند.

هشت. ترس در بین قدرت‌های بزرگ از این واقعیت ناشی می‌شود که آنها از توانایی‌های نظامی تهاجمی‌ای برخوردارند که قدرت‌های بزرگ می‌توانند آنها را علیه یکدیگر به کار گیرند همچنین، این واقعیت که یک قدرت بزرگ نمی‌تواند به طور حتم، اطمینان داشته باشد که دیگر دولت‌ها قصد استفاده از قدرت نظامی خود علیه آن کشور را نداشته باشند، زمینه ترس را فراهم می‌آورد.

نه. از نظر مرشایمر در فهم قدرت باید بین قدرت حقیقی و بالقوه تفاوت قائل شد از نظر وی، قدرت بالقوه یک دولت بر میزان جمعیت و سطح ثروت آن مبتنی است؛ سرمایه‌هایی که ستون‌ها و پایه‌های اصلی قدرت نظامی را شکل می‌دهند به اعتقاد این اندیشمند، رقبای ثروتمند با جمعیت فراوان معمولاً می‌توانند نیروی نظامی سهمگینی را فراهم آورند (Mearsheimer, 2001).

## پیش به سوی هژمونی

چنان که در بخش چارچوب نظری عنوان شد، بر اساس نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر، چین به لحاظ وسعت، قلمرو و جمعیت، ظرفیت‌های بالقوه تبدیل شدن به یک هژمون را دارد و در صورت رشد فزاینده اقتصادی آن را تبدیل به قدرت نظامی کرده و در وهله اول سلطه خود را در آسیا و دریای چین گسترده خواهد کرد و در وهله دوم نیز هژمونی جهانی ایالات متحده را به چالش خواهد کشید ما در این بخش با ارایه شواهد متعدد اقتصادی و نظامی در راستای فرضیه مقاله سعی در تبیین این گزاره داریم که چین بر اساس نظریه واقع‌گرایی تهاجمی به دنبال تبدیل قدرت اقتصادی خود به قدرت نظامی است و برای رویارویی احتمالی با آمریکا آماده می‌شود و در واقع بر اساس اسناد منتشر شده از راهبردهای نظامی چین، پکن از دهه ۹۰ خود را برای این رویارویی احتمالی آماده می‌کند.

## رشد اقتصادی چین

واقعیت این است که جهان در حال حاضر شاهد انتقال جایگاه قدرت از غرب به شرق است. آمریکا و اروپا وارد دوره‌ای از رکود شده‌اند. این درحالی است که قدرت‌های اقتصادی دیگری در حال رویش هستند که شامل چین، هند، برزیل، آفریقای جنوبی و روسیه می‌شود که در حال تجربه کردن نرخ‌های بالای رشد هستند. هفت سال پس از شروع بحران مالی، اقتصاد جهانی آشفته به نظر می‌رسد و چشم‌انداز روشنی از بهبود اوضاع دیده نمی‌شود. آمریکا تنزل کرده و اروپا به حاشیه رفته است، ولی طالع آسیا و به خصوص چین در حال شکوفایی است. مشارکت کشورهای در حال رشد آسیا در اقتصاد جهانی از هشت درصد در ۱۹۸۰ به ۲۴ درصد در ابتدای سال ۲۰۱۲ رسید. بازارهای بورس آسیا ۳۱ درصد از بازار جهانی نظام سرمایه‌داری را از آن خود کرده است که بالاتر از اروپا با ۲۵ درصد و کمی پایین‌تر از آمریکا با ۳۲ درصد است. سال ۲۰۱۱ چین از آلمان به عنوان بزرگ‌ترین صادرکننده جهان سبقت گرفت و بانک‌های چینی در رده‌های جهانی جزو موفق‌ترین بانک‌ها در جذب سرمایه‌های خارجی معرفی شدند. چین همچنین سال ۲۰۱۲ جایگاه آمریکا را به عنوان بزرگ‌ترین بازار ماشین جهان تصاحب کرد. اشتباهی چین به

تصاحب بازارهای کالاهای اساسی روندهای جدید اقتصادی را نیز در جهان ایجاد کرده است. چین در سال ۲۰۱۱ به اولین شریک تجاری برزیل تبدیل شد و آمریکا را به‌عنوان بزرگ‌ترین شریک تجاری این کشور پشت سر گذاشت. (Reuters and bbc, 2012)

اداره ملی آمار چین در سال ۲۰۱۲ با انتشار گزارشی اعلام کرد که پس از اجرای سیاست اصلاحات و درهای باز در ۳۵ سال گذشته، میانگین رشد تولید ناخالص داخلی این کشور معادل ۹٫۸ درصد بوده است. این در حالی است که میانگین رشد اقتصادی جهان در این مدت ۲٫۸ درصد بود. در این گزارش آمده است که «سهم اقتصاد چین در جهان در سال ۱۹۷۸ در مقام دهم جهان قرار داشت و این در حالی است که با توسعه بیش از ۳۰ ساله، سهم اقتصاد چین در جهان از ۱٫۸ درصد در آن سال به ۱۱٫۵ درصد در ابتدای سال ۲۰۱۲ افزایش یافت.» (Reuters and bbc, 2012) در همین حال گفته شده است که چین از لحاظ قدرت اقتصادی در جهان، پس از آمریکا مقام دوم را در اختیار گرفته و پس از بروز بحران بین‌المللی مالی، به نیروی محرکه مهمی برای رشد اقتصادی جهان تبدیل شده است. بر اساس داده‌های منتشر شده توسط بانک جهانی، درآمد سرانه ملی چین از ۱۹۰ دلار در سال ۱۹۷۸ به ۵۶۸۰ دلار در سال ۲۰۱۲ افزایش یافته که از این منظر نیز در رده کشورهای با درآمد متوسط در جهان قرار می‌گیرد. (Reuters and bbc, 2012)

گزارش بانک جهانی به‌عنوان یک منبع معتبر برای ارزیابی رشد اقتصادی کشورها نشان می‌دهد که درصد تولید ناخالص ملی کشور چین در سال ۲۰۱۳ در حدود ۷/۷ درصد بوده است. در سال‌های ۲۰۱۰، ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ نیز به ترتیب نرخ رشد ناخالص داخلی چین ۱۰/۴، ۹/۳، ۷/۷ بوده است. در حالی که در همین سال‌ها رشد ناخالص داخلی آمریکا ۲/۵، ۱/۶، ۲/۳ و در سال ۲۰۱۳ نیز تنها ۲/۲ بوده است. (world bank, 2014)

به دنبال این موفقیت اقتصادی چین، کشورهای عضو آسه آن در چرخه‌های تولید بیشتر و بیشتر با چین هم‌گرا تر شدند. بین سال‌های ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۰ تجارت چین با کشورهای آسه آن از ۴۰ میلیارد به ۳۰۰ میلیارد افزایش یافت. پکن همچنین موافقت‌نامه‌های تجارت آزاد با این کشورها و سایر کشورهای منطقه امضا کرد. همه این عوامل باعث شد که چین به بازیگر اقتصادی اول آسیا تبدیل شد. (Prees tv, 2012)

طبق نظریه واقع‌گرایی تهاجمی کشوری که به جایگاه برتر اقتصادی دست پیدا کند، تلاش می‌کند که این برتری اقتصادی را به برتری نظامی تبدیل کند و بر این اساس چین نیز از این قاعده مستثنی نیست. در واقع بازسازی توان نظامی برای رویارویی احتمالی با آمریکا همواره یکی از دغدغه‌های اصلی چین در دو دهه گذشته است. یکی از بهترین گزارش‌هایی که این گزاره را اثبات می‌کند در گزارش «استراتژی نظامی چین در مقابل آمریکا یک برداشت از منابع آشکار» که در سال ۲۰۰۱ منتشر شده و مربوط به دهه ۱۹۹۰ می‌شود، آمده است. بر اساس این گزارش و طبق اسناد نظامی متعلق به دولت چین دولت‌مردان این کشور برخورد نظامی با آمریکا را مفروض گرفته و راهبرد نظامی برای دهه‌های آینده طراحی کرده‌اند که اساس و پایه آن در عبارت «شکست قوی توسط ضعیف» خلاصه شده است. بدین معنا که چینی‌ها به خوبی می‌دانند به لحاظ نظامی در موضع ضعیف‌تری نسبت به آمریکا قرار دارند، پس باید روی جنگ‌افزارها و شیوه‌های جنگ نامتقارنی سرمایه‌گذاری کنند که در یک جنگ احتمالی با آمریکا بتوانند با تکیه بر این قابلیت‌های کسب شده آمریکا را شکست دهند. سرمایه‌گذاری گسترده روی جنگ‌های سایبری و موشک‌های برد کوتاه و برد متوسط و موشک‌های ضد ماهواره بخشی از این راهبرد گسترده چین برای این رویارویی احتمالی بوده است. (Pillsbury, 2001)

اما با رشد گسترده اقتصادی، چین در ۱۰ سال گذشته برنامه‌های نظامی خود را با سرعت بیشتری پی‌گیری کرده است. اسنادی که از پروژه‌های نظامی چین در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۶ منتشر شد نشان می‌دهد که این کشور راهبرد انقلاب در صنایع نظامی خود را دنبال می‌کند که شامل سه مرحله است:

یک. مرحله اول این انقلاب نظامی تغییر در ساختار «ارتش آزادی‌بخش خلق» به‌عنوان میراث مائو، کوچک‌تر و کارآمدتر کردن آن و ایجاد سیستم دفاعی و صنایع نظامی کارآمد و موثر، افزایش سطح آموزش واحدهای نظامی و برگزاری مانورهای سخت و انجام مانورهای مشترک نظامی با روسیه و سایر کشورها بود.

دو. مرحله دوم شامل بازسازی نیروهای سه‌گانه برای دوره انجام عملیات مشترک و تاکید چین

بر ایجاد ساختاری موسوم به (C4ISR) به سبک آمریکا شامل: فرماندهی، کنترل، ارتباطات، کامپیوتر، اطلاعات، نظارت و شناسایی است. حرکت به سمت جنگ‌های سایبری حضور در فضا، هواپیماهای بدون سرنشین و ماهواره از دیگر این برنامه‌ها در این مرحله بوده است.

سه مرحله سوم طرح‌های چین برای حفظ بازدارندگی استراتژیک هسته‌ای و به چالش کشیدن برتری آمریکا در این حوزه است. به‌رغم برتری نظامی آمریکا، پکن برنامه‌ریزی کرده است که در هوا، فضا و دریا مانع تداوم چیرگی و سلطه آمریکا شود و از پیروزی سریع و آسان آن در یک جنگ احتمالی جلوگیری کند. موشک‌های جدید و ضد ماهواره که توسط ارتش چین آزمایش شده نیز با هدف کاهش برتری و سلطه آمریکا در فضا طراحی شده بود. ارتقای قابلیت‌های نظامی برای تهدید تایوان و جلوگیری از احتمال مداخله آمریکا در این منطقه از نظر چین بسیار ضروری است. (Carter & Bulkeley, 2007)

### جهش پنهان بودجه نظامی چین

بودجه نظامی چین که در فاصله سال‌های ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۷ به طور متوسط هر ساله ۵/۳ درصد رشد داشته است؛ در فاصله سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۷ به ۱۴/۵ درصد رشد رسیده و از ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۷ به ۱۵/۹ درصد رشد رسیده است. در طول ۱۰ سال گذشته نیز بودجه نظامی چین ۳/۶ برابر شده است و در سال ۲۰۱۲ نسبت به ۲۰۰۲ چهار برابر شد که بعد از آمریکا بیشترین بودجه نظامی را شامل می‌شود. برآوردها نشان می‌دهد که بودجه نظامی چین در سال جاری میلادی (۲۰۱۵) دوبرابر خواهد شد و از ۱۱۹/۸ میلیارد دلار سال ۲۰۱۲ به ۲۳۸/۲ میلیارد دلار خواهد رسید که به‌هیچ وجه قابل مقایسه با بودجه‌های نظامی هند، پاکستان، ژاپن و سایر کشورهای منطقه نیست. «ون جیابائو» نخست وزیر وقت چین در کنگره یازدهم حزب کمونیست گفته بود که چین باید نیرو و قابلیت‌های نظامی خود را برای جنگ‌های محلی احتمالی در دریای چین جنوبی، اقیانوس هند و مرز هند تقویت کند. ژاپن، هند و تایوان همسایگان چین از این افزایش بودجه نظامی چین به‌شدت عصبی و ناراحت هستند. (Singh & Kumar, 2012)

چین از سال ۱۹۹۸ به بعد سعی کرده است بودجه نظامی خود را شفاف کند، اما نکته بسیار

مهمی که وجود دارد این است که به اعتقاد کارشناسان نظامی اسنادی از بودجه نظامی که توسط دولت منتشر می‌شود، شامل کل بودجه اختصاصی به بخش نظامی نیست و بودجه واقعی اختصاص داده شده حداقل ۵۰ درصد بالاتر از بودجه اعلامی است که شامل برنامه موشک‌های هسته‌ای نیز می‌شود. سازمان‌های دفاعی اروپا و آمریکا نیز برآورد می‌کنند که بودجه واقعی نظامی چین حداقل سه برابر بودجه اعلامی است. موسسه رند نیز در سال ۲۰۰۵ گزارشی را منتشر کرد که تهیه و خرید سلاح از خارج، برنامه موشک‌های راهبردی، مجتمع‌های نظامی صنعتی، سلاح‌های هسته‌ای، نیروهای شبه‌نظامی، هزینه‌های مربوط به تحقیق و توسعه نظامی، پایگاه‌های هوایی و دریایی در بودجه دفاعی چین منعکس نمی‌شود (Singh & Kumar, 2012).

پس از اعلام راهبرد جدید اوباما مبنی بر انتقال نیروهای نظامی به منطقه آسیا، چین خود را برای مقابله با این راهبرد در منطقه آسیا آماده می‌کند که در بودجه نظامی پکن برای سال ۲۰۱۲ این موضوع دیده شده بود. در اسنادی که از بودجه نظامی چین در سال ۲۰۱۲ منتشر شد، افزایش حقوق و استانداردهای زندگی نیروهای مسلح دیده شده بود. همچنین بیشتر بودجه صرف تضمین تداوم سلطه در منطقه آسیا - پاسفیک و نمایش قدرت جهانی شده بود. همچنین تاسیس اولین پایگاه در اقیانوس هند در آینده نزدیک دیده شده است. سرمایه‌گذاری در ناوهای هواپیمابر و تلاش برای ایجاد منطقه دفاع هوایی جدید در دریای چین جنوبی بخش دیگری از این برنامه بود. (Singh & Kumar, 2012)

چین هم‌اکنون ۲۰۰ موشک هسته‌ای بین قاره‌ای دارد. سرمایه‌گذاری روی موشک‌های بالستیک ضدکشتی برای هدف قرار دادن نیروها در دریا، زیردریایی‌های اتمی و زیردریایی‌های متعارف، جنگنده‌های پیشرفته، سامانه‌های دفاع موشکی، موشک‌های قاره‌پیما، موشک‌های ضدمافور، هواپیماهای بدون سرنشین شناسایی و جنگنده با قدرت پرواز طولانی، سیستم‌های ماهواره‌ای و جنگ سایبری بخشی از برنامه‌های نظامی چین محسوب می‌شود. در این میان تمرکز ویژه‌ای نیز بر جنگ سایبری، موشک‌های ضد ناوهای جنگی و تکنولوژی فضایی (شامل اطلاعات و قابلیت نظارت، شناسایی) شده است. چین در حال هزینه سنگین در موشک‌های کرور ضدکشتی، موشک‌های بالستیک، بمب افکن‌ها، زیردریایی‌های موشک‌انداز، قایق‌های تندرو

در رشته جزایر نزدیک به خود است تا محیط را برای ناوهای آمریکایی ناامن کند آنها همچنین روی سلاح‌های سایبری و ضد ماهواره کار می‌کنند تا شبکه‌های ارتباطی آمریکا و متحدانش را مختل کنند (The Economist, 2012)

## واکنش همسایگان

افزایش تصاعدی بودجه نظامی چین همسایگان این کشور را به شدت نسبت به نیت پکن دچار تردید کرده است. لذا با توجه به بالا گرفتن درگیری‌های لفظی بین مقامات چین با مقامات هند، ژاپن، کره جنوبی، فیلیپین و مالزی بعید به نظر نمی‌رسد که در آینده نزدیک شاهد تشکیل یک ائتلاف توازن‌بخش به رهبری آمریکا و با مشارکت کشورهای منطقه علیه چین باشیم. مدرنیزاسیون نظامی چین این احساس را در هند به وجود آورده است که پکن به دنبال شکل دادن به موازنه قوای جدید و افزایش حوزه نفوذ خود در منطقه آسیاست و این مساله می‌تواند به رقابت تسلیحاتی جدیدی در منطقه منجر شود. (Blumenthal, 2012)

افزایش بودجه نظامی چین به معنی این است که پکن خواهان ایفای نقشی متفاوت در منطقه است. موازنه‌جویی آمریکا و چین در منطقه آسیا چنان‌که گفته شد، می‌تواند هند را نیز در این رقابت‌ها وارد کند. چین اخیراً احساس می‌کند هند به‌عنوان رقیب نزدیک به دنبال ایجاد کنسرت با آمریکا برای مقابله با آرزوهای راهبردی پکن است. چین و هند سال ۱۹۶۲ برای پنج‌هزار کیلومتر از مناطق مرزی خود با یکدیگر وارد جنگ شدند. امروز هند ادعا می‌کند که پکن ۳۸ هزار کیلومتر از مناطق مرزی متعلق به این کشور را اشغال کرده است. در حالی که پکن مالکیت بر ۹۰ هزار کیلومتر از مناطق مرزی دو کشور را مدعی است. دیگر منبع تنش کشمیر است که بین هند و پاکستان متحد نزدیک نظامی و هسته‌ای چین تقسیم شده است. پکن در حال حاضر تاسیسات نظامی گسترده‌ای را در این منطقه مستقر کرده است و بعید نیست که در صورت بروز منازعه طرف اسلام‌آباد را بگیرد. (Blumenthal, 2012)

چین به دنبال ایجاد نهادهای جدید و تغییر مکانیسم‌های کهنه با توجه به تحولات جدید در قرن ۲۱ است و علاقمند است که به‌عنوان یک شریک ضروری برای ایجاد نهادهای جدید و

بازسازی نهادهای موجود تلقی شود. بسیاری در چین معتقدند که نظم لیبرال فعلی قادر به مقابله با چالش‌های فعلی و پیش رو در آینده نیست و ضرورت تغییر آن احساس می‌شود. پکن در جایگزینی نظم جدید باید جایگاه ویژه‌ای داشته باشد، ولی چین تاکنون هیچ راهبرد کلانی را برای تغییر نظم فعلی منتشر نکرده است. در این میان مفاهیم سنتی کنفوسیوسی در مورد دیدگاه چینی‌ها در مورد نظم جهانی از یک سو و واکنش قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به خیزش چین باید مورد توجه قرار گیرد. (Blumenthal, 2012)

چین نگرانی‌های دیگری نیز دارد، پکن در میان ادعاهای ارضی و مرزی خود با همسایگان نگران تامین انرژی خود نیز هست. به لحاظ داخلی نیز فساد در سیستم حکومتی، افزایش آشوب‌ها و اعتراضات سیاسی و احتمال بی‌نظمی، رشد طبقه متوسط که همواره در حال سفر به خارج هستند، تغییر ارزش‌ها، شکاف طبقاتی، مهم‌ترین تهدیدات امنیت ملی این کشور به‌شمار می‌روند. چین به اندازه کافی برای پی‌گیری اهداف منطقه‌ای، داخلی و بین‌المللی خود منابع ندارد. طبقه متوسط چین به اندازه جمعیت آمریکا است. با وجود اینکه بودجه نظامی چین در طول دو دهه گذشته افزایش پیدا کرده است، اما این به منزله دادن چک سفید برای بخش نظامی محسوب نمی‌شود. اینکه بخش نظامی چین بالاترین بودجه را به خود اختصاص داده است، نشانه خوبی به حساب نمی‌آید. این می‌تواند به اتخاذ یک رویکرد تهاجمی نسبت به همسایگان و دشمنان منطقه‌ای مانند ژاپن و یا رشد یک ملی‌گرایی افراطی در میان نسل جوان چین منجر شود. همچنین این افزایش بودجه نظامی می‌تواند چین را ترغیب کند که در سلاح‌های شیمیایی و بیولوژیک به‌عنوان کوششی برای مقابله با بازدارندگی استراتژیک آمریکا سرمایه‌گذاری کند. (Carter and Bulkeley, 2007)

### واکنش آمریکا به برتری جویی چین

«جوزف نای» واضع نظریه «قدرت نرم» در می ۲۰۱۱ کتابی با عنوان *آینده قدرت منتشر* کرد که با استقبال گسترده تحلیلگران روابط بین‌الملل مواجه شد. وی هدف اصلی از نگارش این کتاب را تحلیل وضعیت آینده آمریکا در عرصه جهانی و پاسخ به سوالات زیر مطرح کرد؛ آیا

قدرت آمریکارو به افول است؟ آیا آمریکا به همان سرنوشت امپراتوری روم دچار خواهد شد که در عین قدرت و برتری ظاهری فرو پاشید؟ آیا چین خواهد توانست به یک رقیب جدی برای آمریکا تبدیل شود؟ چه اتحادیهایی محوریت آمریکا را در عرصه جهانی به چالش می‌کشند؟ آمریکا برای مقابله با خیزش چین چه اتحادیهایی باید تشکیل دهد؟ و چه راهبردهایی باید اتخاذ کند؟

نای در این باره می‌نویسد: «سال ۱۷۵۰، آسیا بیش از نیمی از جمعیت و تولید جهانی را داشت. تا سال ۱۹۰۰، در پی انقلاب صنعتی در اروپا و آمریکا، سهم آسیا به یک‌پنجم تولید جهانی کاهش یافت. آسیا اما تا سال ۲۰۵۰ دوباره در مسیر بازگشت قرار گرفته و سهم تاریخی خود را احراز خواهد کرد.» خیزش» قدرت چین و هند، چه‌بسا به بی‌ثباتی دامن زند، اما این مشکلی با سوابق و پیشینه‌هاست. می‌توان شیوه اثرگذاری سیاست‌ها بر برآیندها را از تاریخ آموخت. قرن پیش، بریتانیا خیزش قدرت آمریکا را، بی‌هیچ تنش و تعارضی، مدیریت کرد. درحالی که ناکامی جهان در مدیریت خیزش آلمان به دو جنگ ویرانگر دامن زد.» (جوزف نای، ۱۳۹۲)

واقعیت این است که سیاست‌مداران و استراتژیست‌های آمریکایی از مدت‌ها قبل به برخورد اجتناب‌ناپذیر بین دو کشور آمریکا و چین پی برده‌اند و دنبال اتخاذ راهبردهایی بوده‌اند که اول اینکه رشد قدرت چین را مهار و مدیریت بکنند؛ و دوم اینکه خود را برای برخورد نهایی آماده کنند. در بهار سال ۲۰۰۱ دولت بوش سندی را در مورد بازنگری راهبردی سیاست جهانی آمریکا تحت نظارت «دونالد رامسفلد»، وزیر دفاع وقت منتشر کرد طبق این سند باید منطقه آسیا و پاسفیک به مهم‌ترین منطقه برای استقرار نظامی نیروهای آمریکا تبدیل می‌شد. همچنین چین به‌عنوان یک تهدید اساسی برای هژمونی جهانی آمریکا و دشمن شماره یک آمریکا محسوب می‌شد (Klare, 2011) ویلیام کوهن، وزیر دفاع وقت آمریکا، نیز در سال ۱۹۹۹ در گزارشی هشدار داد که امکان ظهور یک قدرت منطقه‌ای با یک رقیب هم‌سطح جهانی وجود دارد و درخواست کرد که آمریکا به مقابله با آن بپردازد. سند استراتژی امنیت ملی ۲۰۰۲ آمریکا نیز بر همین مبنا و برای مقابله با دشمنان بالقوه و در حال رشد آمریکا طراحی شد (Rice & others, 2002) اما درگیر شدن آمریکا در جنگ جهانی علیه تروریسم در عراق و افغانستان، اولویت چین را در راهبرد امنیت ملی آمریکا به‌عنوان اولویت اول کنار گذاشت. ولی با اتمام جنگ در عراق و افغانستان و فراغت راهبردی آمریکا از منطقه

خاورمیانه و روی کار آمدن اوباما در سال ۲۰۰۸ دوباره چین توجه آمریکا را به خود جلب کرد و استراتژیست‌های آمریکا متوجه شدند که پکن در طول دهه گذشته به هزینه آمریکا خود را تبدیل به مرکز ثقل اقتصادی جهانی تبدیل کرده است. (Presstv, 2012)

در سال ۲۰۰۹ هیلاری کلینتون، وزیر خارجه وقت آمریکا، در اجتماع کشورهای «آسه‌آن» اعلام کرد که آمریکا به منطقه آسیای جنوب شرقی برمی‌گردد. او در اجلاس دیگر سران «آسه‌آن» نیز گفت که آمریکا در دریای چین جنوبی منافع ملی دارد. در مجله فارین پالسی نیز کلینتون نوشت: «آسیا اهمیت استراتژیک زیادی دارد و آمریکا برای تداوم قدرت خود باید در این منطقه متمرکز شود.» (Clinton, 2011) در سال ۲۰۱۱ نیز برخی رسانه‌های آمریکا جزییات سندی را از پنتاگون تحت عنوان «تداوم رهبری جهانی آمریکا، اولویت‌ها برای قرن ۲۱» منتشر کردند که نشان از جهت‌گیری کلان نظامی آمریکا به سمت منطقه آسیا - پاسفیک داشت. (Council on Foreign Relations, 2011)

در ۱۷ نوامبر ۲۰۱۱ اوباما در پارلمان استرالیا راهبرد نظامی اقتصادی و دیپلماتیک خود را با هدف احیای هژمونی آمریکا در منطقه آسیا - پاسفیک و مهار نفوذ چین در این منطقه اعلام کرد. او در یک پیام آشکار به پکن گفت که «آمریکا یک قدرت پاسفیک است و ما آمده‌ایم که اینجا بمانیم.» او اذعان کرد با وجود کاهش بودجه در بخش خدمات اجتماعی و بودجه کلی نظامی، حضور نظامی در آسیا یک ارجحیت بسیار بالا برای آمریکاست. او شیفت سیاسی آمریکا از خاورمیانه به آسیا را علنا اعلام کرد. (Obama, 2011)

چنان‌که گفته شد، یکی از آخرین سندهایی که به وضوح جهت‌گیری راهبرد کلان آمریکا را برای مدیریت خیزش چین نشان می‌دهد، سند جدید راهبرد دفاعی آمریکاست که اوباما در سال ۲۰۱۱ آن را امضا کرد. اوباما صراحتاً اعلام کرد که آمریکا قصد دارد در حال و آینده منطقه آسیا نقش بیشتری را ایفا کند در ژانویه ۲۰۱۲ نیز وزارت دفاع آمریکا اعلام کرد که واشنگتن به کمک متحدین خود موازنه‌ای را که در منطقه به نفع چین از بین رفته است، دوباره برقرار می‌کند. این سند در پاسخ به دو روند آرایه شد:

یک رکود اقتصادی آمریکا و احتمال تشدید بحران مالی این کشور تا پایان دهه جاری، بهترین

شاخصی که نزول آمریکا را در بخش اقتصادی نشان می‌دهد، مقایسه مشارکت آمریکا در تولید جهانی با چین است. سهم چین در تولید جهانی هم اینک آمریکا را پشت سر گذاشته و به بیش از ۱۸ درصد رسیده است. کارشناسان اقتصادی پیش‌بینی می‌کنند میزان تولید ناخالص داخلی چین تا پایان دهه از آمریکا پیشی خواهد گرفت، بعضی از اقتصاددانان نیز معتقدند چین هم اکنون نیز به قدرت شماره یک اقتصاد جهانی تبدیل شده است. در پایان دهه جاری میلادی زمانی که نرخ بدهی آمریکا نسبت به نرخ تولید ناخالص داخلی به منطقه خطر ۱۰۰ درصد نزدیک می‌شود، به احتمال بسیار آمریکا وارد یک دوره رکود شدیدتر خواهد شد. در ژوئن ۲۰۱۱ اداره بودجه کنگره طی یک گزارش هشدار داد که بدون کاهش چشم‌گیر هزینه‌ها شامل حقوق، هزینه‌های دفاعی و افزایش مالیات‌ها، رکود اقتصادی شدیدتر خواهد شد. علاوه بر آن نگرانی‌ها در مورد آینده تورم و توانایی آمریکا در بازپرداخت بدهی‌ها، می‌تواند پشتوانه دلار را به مخاطره بیندازد. دلار به‌عنوان پشتوانه پولی به آمریکا اجازه می‌دهد که برتری خود را در جهان تداوم بخشد و اگر دلار پشتوانه خود را از دست بدهد، یکی از ستون‌های اصلی قدرت آمریکا فرو خواهد ریخت (Council on Foreign Relations, 2011).

دو دومین دلیل تدوین راهبرد جدید پنتاگون انتقال قدرت و ثروت جهان از یورو-آتلانتیک به سمت آسیاست. قدرت‌های بزرگی مثل چین و هند اخیراً ظاهر شده‌اند و قدرت‌های منطقه‌ای هم مثل روسیه، ژاپن، ترکیه، کره جنوبی، آفریقای جنوبی و برزیل از این به بعد نقش‌های بیشتری در سیاست بین‌الملل برعهده خواهند گرفت. بنابراین وضعیت تک‌قطبی دوران پس از جنگ سرد که آمریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت در صحنه جهانی جولان می‌داد، جای خود را با یک بستر چندقطبی بین‌المللی عوض کرده است. اکنون‌میست برآورد کرده است که هزینه‌های نظامی چین تا سال ۲۰۲۵ با آمریکا برابری خواهد کرد. چین در این سال در موقعیتی قرار خواهد گرفت که نظم بین‌المللی را بر مبنای قواعد، هنجارها و ترجیحات خود شکل دهد و احتمالاً اقتصاد جهانی را با سیستم جدید پولی و مالی به وجود خواهد آورد. (Council on Foreign Relations, 2011)

اگرچه این دو روند در راهبرد جدید دفاعی آمریکا به‌وضوح توسط اوباما، رییس‌جمهور و پانتا، وزیر دفاع اعتراف نشد، ولی این سند اولین حرکت در شرایط جدید برای کاهش هزینه‌های راهبردی برای دو دهه آینده توسعه ایالات متحده است و اولین سندی است که به‌وضوح نشان

می‌دهد ایالات متحده به دنبال مهار قدرت چین و تشکیل یک اتحاد توازن‌بخش در منطقه آسیا در مقابل قدرت رو به رشد چین است.

### موازنه‌جویی دریایی

واقعیت این است که بحران اقتصادی دیگر اجازه نمی‌دهد آمریکا همچون گذشته به تحرکات خود در عرصه خارجی ادامه دهد، علاوه بر آن در شرایط رکود اقتصادی فکری نیز باید به حال مهار قدرت چین بکند. تلفیق این دو مشکل در راهبرد موازنه‌جویی دریایی که به‌وضوح رد پای آن در سند راهبرد دفاعی جدید آمریکا قابل رویت است، دیده شده است.

حفظ برتری آمریکا در شرایط ظهور قدرت‌های جدید هم‌زمان با فرسایش اقتصادی آمریکا بسیار مشکل است. در شرایط بحران اقتصادی فشارهای بسیار شدیدی برای حفظ و انجام تعهدات آمریکا در روی زمین وجود دارد. محول کردن مسئولیت اولیه حفظ امنیت در اروپا به بازیگران محلی و کاهش حجم ارتش آمریکا در چارچوب این راهبرد است. موازنه‌جویی دریایی بر این مبنا استوار است که کاهش حضور نظامی آمریکا در خارج، از ترجیحات راهبردی واضحی برخوردار است. لشکرکشی در سطح زمین هزینه‌های سرسام‌آوری دارد و باید حضور نظامی آمریکا از سطح زمین به پهنه اقیانوس‌ها منتقل شود که منطبق با الزامات جدید راهبرد خیزش قدرت‌های جدید مثل چین است. از سوی دیگر بحران اقتصادی، اتخاذ این راهبرد را اجتناب‌ناپذیر کرده است. راهبرد موازنه دریایی از حمایت متفکرین حوزه روابط بین‌الملل آمریکا مثل مرشایر، استفان والت، بری بوزان، کریستوفر پرپیل و رابرت پیپ برخوردار است. اصول راهبردی و پایه‌ای موازنه‌جویی دریایی از این قرار است:

یک. محدودیت‌های مالی و اقتصادی ضرورت‌های راهبردی را برای آمریکا ایجاد می‌کند که طبق آن کشور باید نیروهای زمینی خود را از اروپا و خاورمیانه بیرون بکشد و یا به کمترین حد تقلیل دهد و تمرکز قدرت نظامی خود را بر منطقه آسیا و نزدیکی مرزهای چین قرار دهد؛

دو. مزیت‌های راهبردی نسبی آمریکا بر قدرت هوایی و دریایی و نه فرستادن نیرو به سرزمین دشمن در اوراسیا برای جنگ‌های زمینی استوار خواهد بود. بنابراین ایالات متحده باید مفاهیم

راهبرد «آلفرد تیلور ماهان» مبتنی بر برتری در نیروی دریایی و هوایی را برگزینند تا «سرهالفورد مکیندر» مبتنی بر برتری در نیروی زمینی را؛

سه. موازنه دریایی یک راهبرد بر مبنای انتقال فشار و نه مشارکت در فشار است؛ بدین معنی که متحدین آمریکا باید خود مسئولیت امنیت خود را برعهده بگیرند و هزینه آن را بپردازند، ایالات متحده دیگر همچون سابق قادر نیست بار اصلی تامین امنیت را به دلیل شرایط اقتصادی بر دوش بکشد؛

چهار. با کاهش حضور نظامی آمریکا، گروه‌های اسلام‌گرا خلاء وجود آمریکا را در منطقه خاورمیانه پر خواهند کرد، ولی آنچه که برای ایالات متحده مهم است و منافع حیاتی آمریکا آن را ایجاب می‌کند، حفاظت از جریان آزاد ترانزیت نفت در خلیج فارس است و انجام این مهم برعهده نیروی هوایی و دریایی آمریکا خواهد بود. به عبارت دیگر، مثل دوران جنگ سرد آمریکا نگران بی‌ثباتی در خاورمیانه نیست تا رقیب از این بی‌ثباتی استفاده کرده و منافع آمریکا را به خطر بیندازد و ایدئولوژی رقیب را در منطقه مسلط کند. در این برهه و به دلیل شرایط جدید اولویت از ثبات به حفظ جریان ترانزیت نفت در خلیج فارس تغییر کرده است؛

پنج. ایالات متحده باید در آینده از دولت - ملت‌سازی در مقیاس کلان آن شبیه آنچه که در افغانستان و عراق انجام داد، خودداری کند و از ورود در جنگ‌هایی که با هدف تغییر رژیم انجام می‌شود، اجتناب کند (Walt, 2011)

چند مورد از الزامات راهبرد کلان موازنه دریایی در سند راهبرد دفاعی جدید آمریکا دیده می‌شود، به‌عنوان مثال این سند اعلام می‌کند:

یک. آمریکا موازنه مجدد را در منطقه آسیا - اقیانوس آرام که به نفع چین به هم خورده است، را باید دوباره برقرار بکند و انجام این مهم از طریق ایجاد پایگاه‌های نظامی در نزدیکی مرزهای چین و در دریای چین جنوبی و افزایش پایگاه‌ها در کشورهایایی مثل استرالیا و فیلیپین و ایجاد یک بلوک نظامی با کشورهای منطقه که به نوعی با چین اختلافات ارضی و مرزی دارند و یا در حال رقابت هستند، میسر خواهد بود؛

دو. سند اعلام می‌کند که تعهدات نظامی آمریکا باید در منطقه اروپا متحول شود و تصمیم

پنتاگون در خصوص کاهش نیروهای زمینی ارتش آمریکا از چهار تپ به دو تپ مثال بارزی از این تحول و شیفت پارادایمی در راهبرد کلان آمریکاست؛ و

سه رد تلویحی تمرکز آمریکا بعد از ۱۱ سپتامبر بر عملیات ضد شورش؛ سند راهبرد دفاعی جدید آمریکا می گوید با پایان جنگ و منازعه در افغانستان و عراق نیروهای آمریکا از لحاظ حجمی گسترش پیدا نخواهند کرد و از ورود ارتش آمریکا و هدایت و مدیریت عملیات طولانی ثبات‌سازی شبیه آنچه که در افغانستان و عراق اتفاق افتاد، اجتناب خواهد شد.

جدای از این سند و راهبرد کلی موازنه‌جویی دریایی در تابستان ۲۰۱۱ میلادی نیز «لئون پانتا» وزیر دفاع وقت آمریکا سندی را به نام (ASB) امضا کرد که مفهوم راهبردی «عملیات هوا-دریا» را برای مهار قدرت چین ارایه داد. لئون پانتا در مورد (ASB) گفته: «موازنه در منطقه آسیا به هم خورده است و آمریکا در تلاش برای ایجاد موازنه جدید است.» (Blumenthal, 2012)

این راهبرد جایگزین برنامه جنگ هوا-دریای آمریکا در دهه ۸۰ میلادی شده است که بر ضد شوروی در اروپای غربی طراحی شده بود. مفهوم (ASB) پاسخ فعلی آمریکا به خیزش همه‌جانبه چین است که شامل موارد زیر می‌شود:

یک. کاهش بودجه دفاعی بر اثر بحران اقتصادی نباید به راهبرد کلان نظامی آمریکا برای مقابله با رشد نفوذ چین در آسیا صدمه بزند؛

دو. آمریکا باید قادر به بیرون انداختن چین از مناطق مورد مناقشه در نزدیکی سواحل این کشور در دریای چین، اقیانوس هند و به‌طور کلی در منطقه آسیا - پاسفیک باشد؛

سه. آمریکا باید ظرفیت تنبیه همه مهاجمان به‌خصوص چین را که برتری و هژمونی آمریکا را به‌چالش می‌کشند، داشته باشد؛

چهار. ASB یک مفهوم عملیاتی است و مجزا از راهبرد کلان نظامی آمریکاست، ولی این مفهوم در همان راستا و در چارچوب سند راهبردی آمریکا ارایه شده است؛

پنج. این مفهوم تاکید کمی بر بازدارندگی هسته‌ای دارد؛

شش. در چارچوب این مفهوم رییس جمهور آمریکا باید مجموعه‌ای از اقدامات را برای

جلوگیری از تشدید منازعه به کار گیرد؛

هفت ارتش آمریکا باید برتری خود را در هوا - فضا و دریا حفظ کند (Blumenthal, 2012)

انتقادهایی که به مفهوم راهبردی (ASB) شده است، شامل موارد زیر می‌شود:

یک. بدون توجه به بحران مالی و کاهش کلی بودجه دفاعی آمریکا است؛

دو. خطر چین مانند شوروی جدی و ملموس نیست؛ و

سه. معلوم نیست این برنامه بدون حضور نیروهای زمینی در دستیابی به اهداف چگونه

می‌تواند موفق باشد (Economist, 2012)

## چالاکي راهبردي

به دنبال پنتاگون و ارایه مفهوم (ASB) کمیته ۱۵ ژنرال سابق شامل استراتژیست‌های دفاعی و کارشناسان سیاست بین‌الملل در «کمیته مشاوران دفاعی آمریکا» نیز گزارشی را منتشر کرد. این کمیته این‌گونه خطر چین را گوشزد می‌کند: «کاهش ۱۰ درصدی بودجه نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۲ به دلیل بحران مالی یک کاهش دراماتیک در طول تاریخ آمریکا بوده است. این در حالی است که چین در حال رشد اقتصادی و نظامی است و خطر بالقوه برای آمریکا محسوب می‌شود.» کمیته مشاوران دفاعی آمریکا معتقد است چالاکي راهبردي در شرایط بحران مالی و تغییر سریع و مداوم محیط امنیت جهانی و رشد سریع اقتصادی و نظامی چین یک راهبرد مناسب برای راهبرد امنیت ملی آمریکا محسوب می‌شود که به دنبال تقویت و برتری نظامی آمریکا است، در حالی که محدودیت‌های بودجه‌ای واقعی نیز وجود دارد (Blechman & Rumbaugh, 2012)

چالاکي راهبردي دارای گزاره‌های زیر است:

یک. شیفت به سمت واحدهای کوچک نظامی که قادر به جابه‌جایی و عملیات سریع در هر

گوشه‌ای از خاک آمریکا و جهان باشند؛

دو. انتقال نیروها از اروپا و خاورمیانه به آسیا و نزدیکی مرزهای چین؛

سه. تقویت سرمایه‌گذاری‌های علمی و تکنولوژیک برای تضمین برتری آمریکا در این عرصه

بر سایر رقبا؛

چهار. حفظ برتری هوایی دریایی و زمینی ارتش آمریکا بر همه رقبای بالقوه؛

پنج. آمریکا به منظور ورود به جنگ‌های زمینی احتمالی و تعهدی که به متحدین منطقه‌ای خود دارد، باید نیروی زمینی خود را تقویت کند، اما ورود این نیروها باید به‌عنوان بخشی از عملیات مشترک بین‌المللی مانند جنگ اول خلیج فارس باشد؛ و

شش. آمریکا باید در برنامه جنگ هسته‌ای خود در دوران جنگ سرد تجدیدنظر و حجم نیروهای هسته‌ای خود را در توافق با روسیه کم کند این کاهش می‌تواند منابع را برای سرمایه‌گذاری در نیروهای متعارف و جنگ‌های سایبری آزاد کند (Blechman & Rumbaugh, 2012)

### احیای موازنه در آسیا - پاسفیک

بر اساس سند راهبرد نظامی آمریکا در سال ۲۰۱۱، برنامه نبرد هوا - دریا (ASB) و گزارش استراتژیست‌های نظامی، دولت ایالات متحده در حال انجام یک سلسله اقدامات گسترده در منطقه آسیا - پاسفیک است تا موازنه‌ای که به نفع چین در حال تغییر است را دوباره به نفع خود تغییر دهد در طول ۱۰ سال گذشته هزینه‌های نظامی آمریکا از ۴۸۷ میلیارد دلار به ۹۵۰ میلیارد دلار افزایش پیدا کرد و علاوه بر آن جنگ در افغانستان و عراق نزدیک به شش تریلیون دلار هزینه برای آمریکا در بر داشته است. (Londoño, 2013)

خروج نیروی زمینی آمریکا از اروپا و خاورمیانه و کاهش تعهدات، تلاشی برای کاهش این هزینه‌هاست. در شرایط رکود اقتصادی در سال‌های آینده، مسئولیت‌ها و تعهدات بین واحدهای نظامی ارتش آمریکا تقسیم می‌شود و تمرکز نیروهای هوایی بر منطقه خاورمیانه و تمرکز نیروی دریایی بر منطقه آسیا، اقیانوس آرام خواهد بود.

در همین راستا پنتاگون تا ۲۰۲۰ حدود ۶۰ درصد از کشتی‌های جنگی خود را شامل شش ناوگروه هواپیما بر را در منطقه آسیا - پاسفیک مستقر خواهد کرد. علاوه بر آن، برای مقابله با رشد سریع نظامی چین، آمریکا پروژه تقویت قدرت نظامی خود را برای مقابله با چالش‌های پیش رو در منطقه آسیا تسریع خواهد کرد تا به تعهدات خود عمل کند.

کشتی‌های جنگی جدید که قادر باشند در فاصله نزدیکی از خط ساحلی دشمن عملیات

نظامی کنند، زیردریای‌هایی با قابلیت عملیاتی سریع و هواپیماهای ره‌گیری دفاعی و تهاجمی نیز با همکاری ژاپن در حال توسعه است. تقویت سیستم‌های ارتباطی و جنگ‌های سایبری و بمب‌افکن‌هایی که قادر باشند به عمق خاک دشمن نفوذ کنند، از برنامه‌های دیگر وزارت دفاع آمریکا است. همه این مباحث تحت پوشش توسعه برنامه جنگ هوا - دریای پنتاگون (ASB) در آسیا پی‌گیری می‌شود، یک برنامه جدید که برای مقابله با رشد قابلیت‌های رقبای راهبردی و در راس آنها چین طراحی شده است. (Economist, 2012)

آمریکا برای حفظ برتری نظامی خود و مقابله با برتری جویی چین نیازمند سرمایه‌گذاری در ناوهای هواپیمابر جدید، جنگنده‌های پیشرفته، مدرن‌سازی ناوگان دریایی، بمب‌افکن‌های استراتژیک جدید، هواپیماهای بدون سرنشین دوربرد با قابلیت‌های پروازی طولانی‌مدت و زیردریای‌های هسته‌ای خود است که تداعی شروع یک جنگ سرد جدید را می‌دهد (Carter & Bulkely, 2007)

آمریکا سعی در مهار چین از طریق حضور نظامی و اتحاد با کشورهای منطقه را نیز دارد. آمریکا در حال حاضر پایگاه‌های نظامی مهمی در کره جنوبی، ژاپن، فیلیپین، تایلند، سنگاپور، گوام و استرالیا دارد. در همین راستا اوپاما در سفر به منطقه در کنفرانس مشترک خود با نخست‌وزیر استرالیا اعلام کرد که واشنگتن طرح‌هایی برای استقرار ناوهای جنگی خود در شمال استرالیا دارد. او در عین حال بر اتحاد آمریکا با ژاپن به‌عنوان یکی از ستون‌های امنیت منطقه‌ای تأکید کرد و از طرح‌های هند برای ایفای یک نقش مهم به‌عنوان یک قدرت آسیایی به‌عنوان یک دعوت واضح جهت موازنه‌جویی در مقابل چین استقبال کرد. اوپاما همچنین بر افزایش حضور نظامی خود شامل نظارت بر رفت و آمد کشتی‌ها در فیلیپین به‌رغم ادعاهای ارضی چین بر جزایری در دریای چین جنوبی تأکید کرد و در ۱۸ نوامبر بیانیه مائیل بین دو کشور که به گسترش روابط نظامی بین دو کشور اذعان شده بود، منتشر شد. آمریکا همچنین اعلام کرد که ۲۴ فروند اف ۱۶ به اندونزی می‌فرودد و روابط نظامی نزدیکی با تایلند برقرار می‌کند. در عین حال اوپاما به تعهد خود در دفاع از کره جنوبی نیز تأکید کرد. او همچنین به میانمار متحد قدیمی چین سفر کرد تا این کشور را از مدار نفوذ چین خارج کند. آمریکا همچنین در راستای راهبرد جدید خود به بازسازی روابط نظامی و

پیوندهای سیاسی خود با دشمن قدیمی‌اش ویتنام اقدام کرد و ویتنام و آمریکا تمرین دریایی مشترکی را در جولای ۲۰۱۱ برگزار کردند (Press tv, 2012)

در همین راستا آمریکا به برخی از پایگاه‌های معروف خود که در زمان جنگ ویتنام آنها را در اختیار داشت، باز خواهد گشت. برای این منظور آمریکا با تایلند برای فعال‌سازی پایگاه دهه ۶۰ و ۷۰ خود برای استقرار هواپیماهای راهبردی B2 گفتگو کرده است. همچنین در سفر «پانتا» به ویتنام، وی تلاش کرد تا پایگاه هوایی که از زمان پایان جنگ سرد متروک مانده بود را احیا کند. همچنین با ویتنام توافق کرد کشتی‌های جنگی آمریکا بار دیگر در عمق آب‌های ویتنام حضور داشته باشند. آمریکا همچنین با مقامات فیلیپین در مورد بازسازی و گسترش روابط تجاری دو کشور و همچنین احیای بزرگ‌ترین پایگاه تجهیزات و تعمیر و نگهداری در آسیا که در طول جنگ ویتنام فعال بود، توافق کرد. نیروی دریایی آمریکا علاوه بر احیای پایگاه‌های نظامی در تایلند و فیلیپین، به دنبال اجرای برنامه هواپیماهای نظارتی خود بر فراز آب‌های منطقه است. مقامات پنتاگون اعلام کرده‌اند یکی از مهم‌ترین ترجیحات راهبردی آمریکا بهبود نظارت بر ترافیک کشتی‌رانی و تحرکات نظامی در آسیای جنوب شرقی و اقیانوس هند است (Whitlock, 2012)

نیروی دریایی آمریکا آماده می‌شود تا برنامه استقرار هواپیماهای بدون سرنشین نظامی خود را در آسیا - پاسفیک در پایگاه گوام عملیاتی کند و همچنین هواپیماهای ضد زیردریایی در منطقه پاسفیک که جانشین هواپیماهای دوران جنگ سرد می‌شوند T طبق این برنامه مستقر خواهد شد. آمریکا همچنین برای استقرار پهپادها در حال جستجوی شرکای آسیایی دیگری نیز هست. (Whitlock, 2012)

حضور نظامی آمریکا در آب‌های آسیا و خلیج فارس و به‌ویژه تنگه مالاکا هدف دیگری نیز دارد و آن کنترل مسیر انتقال انرژی به چین است که پکن به شدت به آن وابسته است. به‌منظور رشد اقتصادی سریع و بهبود وضعیت زندگی میلیون‌ها چینی، مصرف نفت چین به شدت در حال افزایش است. مصرف نفت چین در سال ۲۰۰۷ روزانه ۷/۸ میلیون بشکه بود. طبق پیش‌بینی وزارت انرژی آمریکا این میزان در سال ۲۰۲۰ به ۱۳/۶ میلیون بشکه و در سال ۲۰۳۵ با ۱۶/۹ میلیون بشکه خواهد رسید. چین درصدد مقابله با راهبرد آمریکا از طریق واردات نفت از خطوط

لوله نفت زمینی از طریق قزاقستان و روسیه است. همچنین طرح‌هایی برای واردات نفت ایران از طریق خطوط لوله‌ای است که ایران را به پاکستان و چین وصل می‌کند. با این وجود، بخش اعظم واردات چین کماکان از طریق تانکرهای نفتی است که از خاورمیانه، آفریقا و آمریکای لاتین وارد می‌کند که عمدتاً تحت کنترل نیروی دریایی آمریکا است. (Carter & Bulkeley, 2007)

در کنار این برنامه‌های گسترده نظامی، واشنگتن باید به‌طور دایم فعالیت‌های نظامی چین را تحت نظارت اطلاعاتی خود بگیرد و علاوه بر این آمریکا باید متحدین خود شامل ژاپن، کره، استرالیا، فیلیپین، سنگاپور، هند، و ویتنام را در منطقه آسیا حفظ و گسترش دهد و پایگاه دریایی خود را در گوام برای مقابله با کره شمالی و دادن اطمینان به ژاپن و کره جنوبی و نشان دادن تعهد کلی نسبت به منطقه حفظ و تقویت کند. (Carter & Bulkeley, 2007)

راهبرد جدید همچنین متعهد به ایجاد یک ناحیه آزاد تجاری همکاری و مشارکت اقتصادی - راهبردی آفرایاتسفیک (TOP) بدون حضور چین شده است؛ به‌رغم اینکه این کشور بزرگ‌ترین اقتصاد آسیاست. در عین حال آمریکا سعی کرده است به کشورهای منطقه بفهماند که از اتخاذ یک خط‌مشی تند در مقابل چین خودداری کنند. (Press tv., 2012)

بر اساس این راهبرد واشنگتن در عین انجام این اقدامات باید روابط و ارتباطات نظامی خود را با چین حفظ کند. این تماس‌ها می‌تواند از اشتباه محاسباتی در شرایط بحرانی جلوگیری کند. همچنین دو طرف می‌توانند در عملیات و اقدامات مشترک از قبیل مبارزه با تروریسم دزدی دریایی که هر دو سود می‌برند، مشارکت کنند. سند راهبرد جدید نظامی آمریکا همچنین واشنگتن را از انجام اقدامات تحریک‌کننده زیر برحذر می‌دارد؛ هر چند خود این راهبرد کلان به‌خودی خود بسیار تحریک‌کننده است.

یک آمریکا نباید یک اتحاد منطقه‌ای علیه چین ایجاد کند؛

دو. آمریکا باید از وسوسه ایجاد اتحاد با تایوان یا دادن یک تضمین امنیتی غیرمتعارف به آن

اجتناب کند؛

سه. باید از تحریک چین به توسعه توان هسته‌ای خود اجتناب کند؛ و

چهار. آمریکا نباید مسیر انتقال منابع انرژی از قبیل نفت به چین را که برای رشد اقتصادی

آن ضروری است، مسدود کند. (Barter & Bulkely, 2007)

افزایش حجم و انباشت قدرت اقتصادی چین و تبدیل آن به قدرت نظامی که به‌وضوح در رشد تصاعدی بودجه نظامی چین قابل مشاهده است، طبق نظریه واقع‌گرایی تهاجمی مرشایمر، یکن را نسبت به ایجاد یک نظم جدید با ارزش‌های مطلوب خود وسوسه خواهد کرد و احتمال درگیری نظامی چین با آمریکا را نیز افزایش خواهد داد. در واقع جنگ تجاری بین دو کشور سال‌هاست که شروع شده و جنگ نظامی نیز بین دو کشور در آینده‌ای نه‌چندان دور طبق نظریه واقع‌گرایی تهاجمی محتمل به نظر می‌رسد. تعیین منطقه دفاع هوایی چین در جزایر مورد مناقشه با ژاپن و ورود به یک‌سری تنش‌های سیاسی با ژاپن و کره جنوبی و حمایت واشنگتن از توکیو و سئول در این مناقشات، چرخش راهبرد نظامی آمریکا از خاورمیانه به آسیا و انتقال نیروهای زمینی از اروپا و خاورمیانه به این منطقه و اظهارات صریح مقامات کاخ سفید از جمله رییس‌جمهور، وزیر خارجه و وزیر دفاع مبنی بر جهت‌گیری راهبرد کلان آمریکا برای مهار قدرت رو به رشد چین متغیرهایی است که نظریه واقع‌گرایی تهاجمی به‌راحتی آن را تبیین می‌کند. پیش‌بینی آینده در نظریه‌های علوم اجتماعی با نوعی عدم قطعیت همراه است؛ چرا که همه متغیرهای دخیل در موضوع مورد مطالعه قابل بررسی و ارزیابی نیستند. لذا فرضیه مقاله اگرچه طبق نظریه مرشایمر و متغیرهایی که بررسی شد قابل اثبات است، ولی به این معنی نیست که این تنش نظامی بین دو کشور قطعی است. شاید بتوان با توجه به داده‌های آرایه شده در مقاله، فرضیه مقاله را از درگیری نظامی به موازنه‌جویی تعدیل کرد. آمریکا تلاش دارد موازنه را در منطقه آسیا به‌نفع خود تغییر داده و یک ائتلاف توازن‌بخش در آسیا بر ضد چین تشکیل دهد. تمامی اظهارات مقامات عالی‌رتبه آمریکا از رییس‌جمهور گرفته تا وزیر دفاع و وزیر امور خارجه تلاش برای ایجاد این موازنه مجدد را تایید می‌کند ولی چنان که گفته شد، چین بر اساس نظریه واقع‌گرایی تهاجمی درگیری نظامی احتمالی با آمریکا را بر اساس اسنادی که از راهبردهای نظامی این کشور منتشر شده و در این مقاله نیز به بخشی از آنها اشاره شد، مفروض گرفته و راهبرد خود را بر اساس آن تنظیم کرده است. هدف نهایی نویسنده مقاله این نبود که نشان دهد این تنش بین دو کشور قطعی است، بلکه هدف این بود که باید تداوم و تغییر در روابط چین و

آمریکا به‌عنوان دو قدرت بزرگ نظام بین‌الملل به‌طور جدی مورد بررسی قرار گیرد. افزایش قدرت اقتصادی و نظامی چین و تلاش این کشور برای رسیدن به راس هرم توزیع قدرت جهانی و واکنش آمریکا به این برتری‌جویی چین؛ لزوم توجه جدی علمای علم سیاست و روابط بین‌الملل ایران را می‌طلبد.

از سوی دیگر، رشد سریع اقتصادی چین و با توجه به این نکته که بیش از نیمی از واردات نفت چین از منطقه خاورمیانه است و همچنین جهت‌گیری راهبرد کلان سیاست خارجی چین به حضور و ایفای نقش بیشتر در منطقه خاورمیانه به‌عنوان یک قدرت بزرگ که در این زمینه ادبیات بسیار وسیع و گسترده‌ای در ژورنال‌ها و متون تخصصی روابط بین‌الملل تولید شده، بسیار محتمل است که چین در سه دهه آینده جای آمریکا را در این منطقه حساس و استراتژیک بگیرد. همین نکته نیز ضرورت مطالعه رفتار سیاست خارجی این اژدهای بیدار شده را دوچندان کرده است. چین‌شناسی و تلاش برای فهم رفتار این کشور در نظام بین‌الملل در ایران بسیار ضعیف و فاقد یک بینش کلان‌نگر است و مطالعات صورت گرفته نیز برخلاف مراکز آکادمیک غرب که از یک انسجام برخوردار است، غالباً پراکنده بوده و از انسجام تئوریک لازم برخوردار نیست. ما ناگزیر هستیم به‌عنوان یک بازیگر که از تحولات محیط بیرونی به‌دلیل وابستگی متقابل پیچیده و روندهای جهانی شده اقتصاد، سیاست و فرهنگ به‌شدت متأثر است، مطالعات مربوط به چین‌شناسی را در کشور گسترش دهیم تا در مقابل تحولات محیط بیرونی مثل گذشته غافلگیر نشویم.

۱. نای، جوزف (۱۳۹۲)، *آینده قدرت*، مترجم: احمد عزیزی، انتشارات نشر نی.
2. Ashton Bcarter and Jennifer Cbulkely, "America's Strategic Response to China's Military," *Harvard Asia-Pacific Review*, volume 9.
3. Blechman, Barry and Rumbaugh, Russell(2012), "A New US Defense Strategy For a New Era: Military Superiority, Agility, And Efficiency," available at: <http://www.stimson.org/books-reports/a-new-us-defense-strategy-for-a-new-era-military-superiority-agility-and-efficiency/>
4. Blumenthal, Dan (2012), "The U.S. Response to China's Military Modernization," *The National Bureau of Asian Research*, available at: [www.nbr.org](http://www.nbr.org)
5. China's Vision of World Order, available at : [www.nbr.org/.../element.aspx?id=624](http://www.nbr.org/.../element.aspx?id=624)
6. Clinton, Hillary(2011), "America's Pacific Century," *Foreign Policy*, available at:[http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/10/11/americas\\_pacific\\_century](http://www.foreignpolicy.com/articles/2011/10/11/americas_pacific_century)
7. Foster, Peter, "Cost to US of Iraq and Afghan wars could hit 6 trillion" available at: <http://www.telegraph.co.uk/news/worldnews/northamerica/usa/9961877/Cost-to-US-of-Iraq-and-Afghan-wars-could-hit-6-trillion.html>
8. Fukuyama, Francis (2013), "Life in a G-Zero World," available at: <http://blogs.the-american-interest.com/fukuyama/2013/01/28/life-in-a-g-zero-world/>
9. Keohane, Robert(1984), "After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy," Princeton university press ,1984 .
10. Klare, Michael(2011), "A New Cold War in Asia?" Available at: [http://www.tomdispatch.com/archive/175476/michael\\_klare\\_a\\_new\\_cold\\_war\\_in\\_asia](http://www.tomdispatch.com/archive/175476/michael_klare_a_new_cold_war_in_asia)
11. Londoño, Ernesto(2013), "Iraq, Afghan Wars Will Cost to \$4 Trillion to 6 Trillion," *Harvard Study Says*, available at <http://www.washingtonpost.com>, March 29.
12. Nayan, Chanda and Yale, Global(2 August 2007), "The Us and India : Nuclear Bonding," available at: <http://yaleglobal.yale.edu/content/us-and-india-nuclear-bonding> .
13. Pillsbury, Michael(2001), "China's Military Strategy toward the U.S.A View from Open Sources," November 2, available at: <http://purl.library.uoregon.edu/e-asia/ebooks/readb/strat.pdf>
14. Rice, Susan E. and James B. Steinberg and Michael E. O'Hanlon(2002), "The New

National Security Strategy and Preemption,” available at: <http://www.brookings.edu/research/papers/2002/12/terrorism-ohanlon>

15. Scheidel, Walter(2006), “Republics between Hegemony and Empire: How Ancient City-States Built Empires and the USA doesn’t (anymore)”, Stanford University, available at: <http://www.princeton.edu/~pswpc/pdfs/scheidel/020601.pdf>

16. Singh, Mandip and Kumar, Lalit, “China's Defence Budget 2012: An Analysis,” available at: <http://www.idsa.in/issuebrief/ChinasDefenceBudget,28march2012>

17. The Economist(212), “Military Strategy The China Syndrome,” available at : <http://www.economist.com/node/21556587>

18. "US promotes new anti-China strategy in Asia" , available at: <http://www.presstv.com/detail/2012/12/30/280852/us-new-antichina-strategy-in-asia/>

19. Walt, Stephan(2011), “Offshore Balancing: An idea whose time has come,” available at : [www.foreignpolicy.com](http://www.foreignpolicy.com), Nov 2, 2011

20. Whitlock, Criag(2012), “U.S. Seeks Return to Some South East Asia Military Bases,” availble at: <http://www.washingtonpost.com/world/national-security/us-seeks-return-to-se-asian-bases/2012/06/22>

21. Yu Liu and Dingding Chen(2012), “Why China Will Democratize,” *The Washington Quarterly*.